

بررسی علل توسعه نیافتگی فرهنگی در کشور

صمد میر^۱

دکتر نازنین ملکیان^۲

دکتر سروناز تربتی^۳

امید میر^۴

چکیده

مهم ترین نکاتی که در تعریف توسعه فرهنگی باید مد نظر داشته عبارت است از: اولاً باید توسعه فرهنگی را یک مقوله ارزشی به شمار بیاوریم، ثانیاً باید آن را جریانی چند بعدی و پیچیده بدانیم و ثالثاً در بررسی موضوع توسعه فرهنگی و پرداختن موانع آن در ایران، به سه پارادایم ایرانی، اسلامی و غربی، باید به گونه ای عمل نمود که علاوه بر حفظ ذخایر فرهنگ غنی ایران و اسلام، از غافله مدرنیته عقب نمانیم. اساساً فرهنگ یکی از مهم ترین عوامل تحقق توسعه است، و از این رو، توسعه فرهنگی، هم یکی از پیش شرط های بنیادی تحقق توسعه و هم یکی از آرمان های بنیادی توسعه در هر جامعه است؛ از همین رو بیشتر صاحب نظران توسعه، از جمله کارگزاران و مسئولان سازمان ملل متحد، تأکید خاصی بر توسعه فرهنگ به عنوان یکی از مهمترین عوامل تحقق توسعه دارند. در این مقاله ضمن تعریف ویژگی های فرهنگ به تعاریف توسعه و مفهوم توسعه فرهنگی پرداخته شده و جهت تبیین چارچوب نظری باتوجه به اینکه ساختارهای فرهنگی الویت بر دیگر ساختارهای توسعه دارد نظریات مربوطه لحاظ گردیده است و نیز تقابل سنت و توسعه فرهنگ و همچنین علل توسعه نیافتگی فرهنگی در کشور مورد بررسی قرار گرفته است و در ادامه به تنش میان توسعه به عنوان عنصر تغییر در جامعه، و فرهنگ به عنوان عنصر مقاومت در جامعه، پرداخته شده و نگارنده به چگونگی تغییر فرهنگ در جامعه نگاهی تخصصی داشته است.

واژگان کلیدی: توسعه فرهنگی، توسعه، فرهنگ، جامعه، رسانه.

^۱ - دانشجوی دکترای علوم ارتباطات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق، (نویسنده مسئول و عهده دار مکاتبات)
^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق
^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق
^۴ - کارشناسی ارشد علوم سیاسی مطالعات منطقه ای خاورمیانه و شمال آفریقا دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

جامعه‌شناسان توسعه، مقوله توسعه را در برابر مقوله رشد قرار می‌دهند. مفهوم رشد به پیشرفت و ترقی جامعه در ابعاد مادی و عینی، به ویژه تولید اقتصادی، اشاره دارد، در حالی که مفهوم توسعه در بردارنده پیشرفت و ترقی جامعه در تمامی ابعاد زندگی است. از این رو، در ادبیات مربوط به توسعه از توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی و توسعه انسانی سخن به میان می‌آید. صاحب نظران کلاسیک علوم اجتماعی چنین تصور می‌کردند که پیشرفت جامعه انسانی در گرو رشد و توسعه اقتصادی است، اما بعداً ملاحظه کردند که در کنار رشد و توسعه اقتصادی، جامعه نیازمند برخی ضروریات دیگر، از جمله توزیع عادلانه درآمدها، شکوفایی استعدادهای گوناگون و شخصیت انسانی، سلامت جسمانی و روانی، افزایش امید به زندگی، برقراری برابری‌های اجتماعی، تحقق آزادی، برقراری ارتباطات انسانی اجتماعی به دور از انواع سلطه، و به طور کلی، تحقق یک جامعه مدنی و انسانی است. از این رو، امروزه گفته می‌شود تمامی انواع توسعه وسایلی هستند برای تحقق یک جامعه مدنی و انسانی. چنین جامعه‌ای را می‌توان یک جامعه توسعه یافته در معنای واقعی آن به شمار آورد. رقابت‌های اقتصادی چند دهه اخیر تاکنون و در آینده، صحنه نبرد و رقابت فرهنگ‌های مختلف است. هر ملتی که فرهنگ برتر داشته باشد پیروز میدان کارزار آینده است (چه در حوزه سیاست و چه اقتصاد) و این شاهد این مدعا است که توسعه فرهنگی، مقدم بر توسعه سیاسی و اقتصادی است. به این ترتیب در آغاز قرن جدید، توسعه دیگر مفهومی فقط اقتصادی ندارد، بلکه نگاه‌ها بیش از همه به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی که توسعه در آن تحقق یافته و نیز شرایطی که به آن فرهنگ خاص مربوط می‌شود معطوف شده است و به طور کلی، فرهنگ و هنر بنیان جامعه را پی‌ریزی می‌کند و هر جامعه‌ای هر قدر هم که نوپا باشد، دوام و بقای آن مبتنی بر اصول فرهنگی است که هویت جامعه و افراد آن را می‌سازد. بنابراین مهمترین رکن هویت بخش در هر جامعه پیشینه و غنای فرهنگی آن است.

تعریف و ویژگی‌های فرهنگ

فرهنگ عنصری است که شامل همه کنش‌ها و واکنش‌های فرد و محیط پیرامون او با بعد زیرین زندگی گروه‌های اجتماعی می‌شود، یعنی مجموعه روش‌ها و شرایط زیست یک جامعه براساس بنیاد مشترکی از سنت‌ها و دانش و نیز اشکال مختلف بیان جایگاه فرد در درون جامعه، به هم پیوند خورده است و تنها با دخالت عوامل فرهنگی در راه حل‌های انتخاب شده برای توسعه می‌توان به طور کامل نیازها و خواست‌های گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها را برآورده ساخت. نخستین بار مفهوم فرهنگ به وسیله سر ادوارت بارت مردم‌شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ میلادی به کار رفت. وی فرهنگ را مجموعه‌ای پیچیده می‌داند شامل: دانش‌ها، باورها، هنر، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم و دیگر قابلیت‌ها و عادت‌هایی که انسان به عنوان عضو جامعه آن‌ها را فرا می‌گیرد به تعبیر دیگر فرهنگ عبارت است از: نظام مشترکی از باورها، ارزش‌ها، رسوم، رفتارها و موضوعاتی که اعضای یک جامعه در تطبیق با جهان‌شان و در رابطه با یکدیگر به کار می‌برند و از راه آموزش از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند. فرهنگ دارای دو عنصر مادی و غیرمادی است که ویژگی‌های به شرح ذیل دارد: نخست؛ فرهنگ‌ها و جوامع در سطح بسیار وسیعی ناهمگون هستند، این حالت به ویژه زمانی بیشتر مشهود است که هویت‌های ملی وسیعی به عنوان جایگزین‌هایی برای فرهنگ ذکر می‌شوند. دوم فرهنگ، عاملی است که با زمان، جغرافیا، تاریخ، مذهب، طبقه اجتماعی، نژاد، شهرنشینی، روستا نشینی، ملیت و مقولات بسیار دیگری درهم می‌آمیزد. سوم فرهنگ‌ها از طریق مسافرت، تجارت، وسایل ارتباط جمعی، گروه

های تبلیغی و دیگر منابع تغییر و توسعه می یابند. چهارم فرهنگ غریزی نیست؛ بلکه آموختنی است. به عبارت دیگر فرهنگ از عادات و تجربیاتی تشکیل می شود که افراد در طول حیات خویش می آموزند. فلسفه وجود تعلیم و تربیت در جامعه انسانی براساس همین ویژگی است. پنجم؛ فرهنگ افراد یک جامعه را قادر به پیش بینی رفتار یکدیگر می سازد، به طوری که افراد می توانند بر حسب رفتار و گفتار خود، واکنش های دیگران را از پیش تشخیص دهند و بدانند که برای دریافت واکنش مطلوب چه رفتار و گفتاری باید داشته باشند.

با توجه به اهمیت توسعه فرهنگی، باید تلاش نمود تا در تمام سیاست گذاری ها، برنامه ریزی ها، اقدامات و فعالیت های صورت گرفته در حوزه مدیریت فرهنگی، همواره بعد زیرین فرهنگ را مورد توجه قرار داد. زیرا هرگونه برنامه ریزی در این حوزه بدون توجه به بعد معنوی فرهنگ اثربخش نخواهد بود. از سوی دیگر اثرات ابعاد معنوی فرهنگ از طریق: محصولات، آثار، فعالیت ها و مصرف فرهنگی در قالب سطح مشهود آن را می توان مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین برای بهبود آثار سیاست ها و اقدامات فرهنگی توجه متعادل به هر دو بعد فرهنگ الزامی است. علاوه بر این هرگونه برنامه ریزی در حوزه فرهنگ باید کمال رسیدن استعدادها و شایستگی های انسان در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی را مورد توجه قرار دهد. از این حیث می باید میان برنامه ریزی فرهنگی و برنامه ریزی در حوزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتباطی زنده و پویا طراحی نمود تا از مجرای آن امکان استفاده از ظرفیت های متقابل در راستای توسعه همه جانبه جامعه و کشور فراهم شود. این امر نشان می دهد اولاً برنامه ریزی در حوزه فرهنگ، گستره بیشتری را در مقایسه با یکدیگر حوزه ها در برمی گیرد. ثانیاً در طراحی برنامه ها و اقدامات مرتبط با سطح شهود فرهنگ همواره باید این تعاملات در نظر گرفته شود. می توان چنین اظهار داشت که متغیرهایی مانند گزینه های سیاستی، نوع رژیم، مناسبات بین المللی و فرهنگ تنها متغیرهای توضیحی برای توسعه اقتصادی نیستند. اگرچه می توان به عنوان مجموعه ای از متغیرهای توضیحی از آن ها بهره جست؛ اما تو صیف پیچیدگی و غنای رشد اقتصادی فراتر از آنهاست. بنابراین اگر بخواهیم استراتژی سودمندی را برای بررسی رابطه بین اجزای فرهنگ و توسعه اتخاذ کنیم باید ابتدا، به دو مسئله توجه کافی را مبذول داشت (الینگا ۱۹۹۸) به مطالعه ارتباط متقابل موجود در بین تمام متغیرها پرداخت؛ و سپس رابطه این متغیرها را با نهادهای ملی و به ویژه دولتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. توسعه پایدار که مترادف با توسعه مدرن می باشد، به معنای فرهنگ جامع کار سازمانی و رفتار جمعی بوده که به بهبود و ارتقاء کارایی، کیفیت، شهرت، اعتبار، تنوع و توجه به مسائل زیست محیطی و یا در یک کلام به اعمال اصل هم افزایی می انجامد. فشارهای اعمال شده از جانب بازار و نهادهای قانونی، بنگاه ها را ملزم به دستیابی به اصل پایداری می نماید، اما بنگاه هایی که فاقد فرهنگ می باشند بیشتر مایل به تقلب هستند و به ارضای تقاضاهای قانونی و بازار توجهی ندارند. در این خصوص می توان به جمله مشهور داینر و سلیگمان اشاره نمود که اگر فرهنگ موجود در یک منطقه به افرادی که در آن منطقه زندگی می کنند این امکان را بدهد که احساس راحتی کنند، استعدادها، توانمندی ها و سرمایه گذاری ها در تکنولوژی آن منطقه انباشته خواهند شد. استعدادها به جای این که به تن آسایی اختصاص یابند، بیشتر صرف خلاقیت و نوآوری شده چراکه، فرهنگ تن آسایی به ایجاد نوآوری نخواهد انجامید و توان تحمل تفاوت ها، اختلافات و پدیده های بدیع را ندارند (دینر و سلیگمن، ۲۰۰۴: ۵). توسعه اقتصادی نه تنها به وجود نهادهای رسمی مانند حقوق مالکیت و قانون گذاری توجه دارد، بلکه براساس آن خریداران و فروشندگان می توانند به مبادله کالاها در بازار بپردازند و در این میان باید به هنجارهای معین و ارزش های اجتماعی نیز که به ارتقاء و بهبود مبادله، پس انداز و سرمایه گذاری منجر می شوند، نیز امعان نظر داشته باشد. بنابراین رفتار اقتصادی، بعد فرهنگی نیز دارد. فرهنگ دارای گستره ای از تعاریف بوده؛ اما در

این نوشتار به نقش آن در تعیین ارزش های تسهیمی غیررسمی، هنجارها، ابزارها و رفتارهایی اشاره شده که جوامع بشری و بخصوص امر توسعه اقتصادی را تبیین مینماید. موضوع اهمیت فرهنگ در توسعه دیرزمانی است که در علوم اجتماعی مبدأ بسیاری از مناظرات و مجادلات شده است (اسملسر و سویدبرگ، ۱۹۹۴: ۵۸).

تعاریف توسعه و مفهوم توسعه فرهنگی

توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری ها و ریشه کن کردن فقر است (رشیدیور، ۱۳۸۷: ۶۳) در واقع می توان گفت، توسعه پیش از آنکه یک امر اقتصادی باشد، فرهنگی و هدف از توسعه بهبود شرایط زندگی انسان است. توسعه به شاخص های گوناگون چون توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، توسعه انسانی و توسعه فرهنگی انشقاق یافته است که به صورت زیر می توان تعریف شان نمود:

- توسعه اقتصادی: توسعه اقتصادی اغلب اشتباها با رشد اقتصادی یکی شمرده می شود هم شامل رشد کمی، اقتصاد است و در ضمن مفاهیمی چون تغییر و تحولات اقتصادی در بطن خود دارد (ازکیا - غفاری، ۱۳۸۴: ۴۴).

- توسعه اجتماعی: توسعه اجتماعی به صورت گسترده تر در پی ایجاد بهبود در وضعیت اجتماعی افراد جامعه است. از جمله بالا بردن سطح زندگی، فراهم آوردن بهداشت، مسکن، تغذیه، اشتغال و ... (ازکیا - غفاری، ۱۳۸۴: ۴۷).

- توسعه سیاسی: توسعه سیاسی ایجاد شرایط سیاسی و حکومتی لازم برای تحقق کارایی اجرایی و ظرفیت بیشتر در انجام سیاست های عمومی (ازکیا - غفاری، ۱۳۸۴: ۴۹).

- توسعه انسانی: ایجاد محیطی توان بخش برای عموم مردم است تا به واسطه آن از حیات طولانی، سالم و خلاق برخوردار شوند (ازکیا - غفاری، ۱۳۸۴: ۵۱).

- توسعه فرهنگی: فرایندی است که طی آن با تغییراتی در حوزه ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشها، باورها و قابلیت ها رفتار و واکنش خاصی که مناسب توسعه است در افراد جامعه به وجود آید (ازکیا - غفاری، ۱۳۸۴: ۴۸).

مفهوم توسعه فرهنگی در دهه ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ و در برنامه های یونسکو شکل گرفت. طبق تعریف یونسکو توسعه فرهنگی فرایندی است که در طی آن با ایجاد تغییراتی در حوزه های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشهای انسان، قابلیتها، رفتارها و کنش های مناسب در افراد پرورش می یابد.

توسعه و توسعه فرهنگی دو مفهوم بسیار مهم می باشند که در برنامه ریزی های ملی در چند دهه اخیر از جایگاه ویژه ای برخوردار شده اند. مفهوم توسعه یافتگی یعنی فراهم آوردن شرایط و امکاناتی برای آحاد جامعه که شاخص های رشد فرهنگی محقق شود. توسعه فرهنگی یعنی ارتقا و اعتلای زندگی در جامعه و دستیابی به ارزش های متعالی فرهنگ (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۸۸).

توسعه فرهنگی به عنوان یک فرایند همیشگی است و همواره در طول زمان جوامع دستخوش توسعه آن بوده اند و نمی توان جامعه را یافت که از این موضوع فارغ باشد. در بحث توسعه با مفاهیمی چون توسعه نیافته، کم توسعه یافته و عقب مانده رو برو هستیم. عقب ماندگی شرایطی است که موانع توسعه بیشتر از عوامل توسعه است و جامعه عقب مانده جامعه ای است که در آن عوامل رشد و توسعه بسیار کمتر از موانعی است که در راه وجود دارد. بدین لحاظ تلاش همه روشنفکران جهان سومی بیش از توسعه یافتگی معطوف به بیان و وضعیت عقب افتادگی است (آزار امکی، ۱۳۸۶: ۹). تعریف مفهوم فرهنگ به علت وسعت و گستردگی، کار ساده ای نیست. چرا که بیش از دویست و پنجاه تعریف را شامل

می شود. در اینجا تنها به چند تعریف که از اهمیت بیشتری برخوردار است بسنده می کنیم. از دید یونسکو فرهنگ کلیت تامی از ویژگی های معنوی، مادی، فکری و احساسی است که یک گروه اجتماعی را مشخص می کند. فرهنگ نه تنها هنر و ادبیات را در بر می گیرد بلکه شامل آیین زندگی، حقوقی اساسی نوع بشر، نظامهای ارزشی، سنتها و باورها است. حوزه این تعریف است که چارچوبی را برای مفهوم بعد فرهنگی توسعه فراهم می نماید (فاضلی، ۱۳۷۶: ۱۳).

ادوارد تایلر مردم شناس بزرگ انگلیسی، فرهنگ را مجموعه پیچیده‌های که شامل مجموعه علوم و دانش ها، اعتقادات، هنرها، افکار و عقاید، صنایع، تکنیک، اخلاق، قوانین و مقررات، سخن، عادات و رسوم و رفتار و ضوابطی می داند که انسان به عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه خود فرامی‌گیرد و در قبال آن تعهداتی به عهده دارد، می داند. خلاصه باید گفت فرهنگ راه و روش زندگی است که هر قومی برای خود دارد. "فرهنگ" عبارت است از کلیه ساخته ها، پرداخته ها، اندوخته ها، آداب و رسوم، مقررات عقاید، هنرها و دانستنی‌های عامه که از نسلی به نسل بعد منتقل می شود. در نظر بسیاری از مردم، واژه فرهنگ مترادف است با تحول مثبتی که بر اثر آموزش کسب می شود. فرد با فرهنگ یا فرهیخته کسی است که بر اثر اطلاعات و آگاهی های مرتبط، بر حوزه ای خاص مانند هنر و ... تسلط یافته و از این گذشته دارای منش مطبوع و پسندیده است (صالح امیری، ۱۳۸۹: ۱۹). فرهنگ به عنوان یک عنصر پویا در نظر گرفته می شود و دائما در حال تغییر است، جامعه نیز همچون فرهنگ در حال تغییر است و هر دو به عنوان عنصری پویا در نظر گرفته می شوند. از آنجا که فرهنگ ها می خواهند دوام داشته باشند، معمولا فقط عناصری را می پذیرند که با ارزشها و باورهایشان سازگار باشد یا عناصری را بدون اینکه اختلال مهمی را ایجاد نمایند، تغییر فرهنگ را می توان به پوست اندازی تشبیه کرد و آنچه در این مسیر ثابت پا برجای می ماند هسته های اصیل فرهنگی هر قوم و ملتی است (صالح امیری، ۱۳۸۹: ۲۰). بزرگترین دشمن فرهنگ مد است که باعث از بین رفتن ارزشهای واقعی آن می شود. مد در پی جایگزینی است، مرتب ابداع می کند و دشمن خود نیز است و با گذشت زمان، با ایجاد مدل و الگوی تازه، خود را از بین می برد. (صالح امیری، ۱۳۸۹: ۲۱).

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این تحقیق توصیفی و تحلیلی است و تلاش می گردد با استفاده از اصول منطقی و علمی به تبیین و توصیف دقیق مفاهیم مورد نظر پرداخته شود و جمع آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها کتابخانه ای و اسنادی است.

چارچوب نظری

پارسونز جامعه را به گونه‌های انتزاعی به تفسیر می کشد و نظام کنش را متشکل از چهار جزء می داند که هر جزء خود دارای یک نظام است. نظام فرهنگی، نظام اجتماعی، نظام روانی و نظام زیست شناختی. نظام فرهنگی بالاترین اهمیت را دارد چرا که تضمین کننده اتفاق آرای هنجاری است که یک نظام ارزشی مشترک به شمار می رود. همه قسمتهای نظام اجتماعی در درون یک کل عمل می کنند و این دربرگیرنده نظام واگذاری پاداش و امکانات است که شامل قدرت هم می شود، یعنی نظام قشربندی. لذا با تکیه بر این آراء است که می توان گفت توجه به ساختارهای فرهنگی الویت بر دیگر ساختارهای توسعه دارد، چرا که به مدد این رهیافت می توان زیرساختهای دیگر شاخص های توسعه را بهبود داده و شرایط را برای توسعه یافتگی فراهم آوریم. (دانیالی، ۱۳۹۰) در انتخاب الگوی خاص برای تبیین موانع فرهنگی ایران با توجه به ساختارهای خاص فرهنگی موجود نیاز به تبیین الگوی مخصوصی است، اما با توجه به وجود

ساختارهای فرهنگی مختلف در ایران می توان از نظریه ساختاری بهره گیری کرد. همانگونه که بیان شد در این رهیافت، شکاف ساختاریست که موجب برهم ریختن برنامه های توسعه ای خواهد شد و برای آنکه بتوان به توسعه یافتگی نایل آمد باید، در گام نخست موانع هماهنگ نمودن میان ساختارها را حذف نمود، چراکه عمیق شدن این شکاف ها موانع عظیمی را موجی می شود که در نهایت برای حذف شان نیاز به برنامه ریزی، هزینه و زمان بسیاری است.

رهیافت کارکردگراها: مالیونوفسکی و رادکلیف براون از بنیانگذاران این مکتب هستند. اینان اعتقاد بر این دارند که تمایزهای فرهنگی امری طبیعی است و دارای کارکردهای است و وسیله ای است که بهترین موقعیت را در اختیار افراد شایسته در جامعه می کند. کارکردگرایان جدید مثل مرتون معتقدند که تحلیلگران پیشین انگیزه های ذهنی افراد را با کارکردهای ساختارها یا نهادها اشتباه گرفته بودند. نهایتاً رهیافت کارکردگرایی نوعی نظریه قشربندی اجتماعی است. چرا که قضیه کارکردی عمده این است که جامعه چگونه انسانها را در چارچوب نظام قشربندی به سمت های شایسته شان سوق می دهند و آنها را بر این سمتها مین شانند. پدیده نابرابری اجتماعی و تمایزات فرهنگی از این دیدگاه امری طبیعی، همگانی و دارای کارکرد است. اینان توسعه فرهنگی را در گرو تعارض، تفاوتها و نابرابری های اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه می دانند. البته این دیدگاه نتوانسته است از عهده تبیین توسعه فرهنگی برآید.

نظریه مارکس: مارکس معتقد بر نزاع درونی است و تضاد را به عنوان اصلی ترین موتور تحرک اجتماع تصور کرده است. مارکس جامعه را به دو دسته کارگر و سرمایه دار تقسیم و تضاد میان این دو جهت کسب جایگاه و حفظ پایگاه را به عنوان مهمترین منبع پویایی جامعه در نظر گرفته است. وی وجود تضاد را در جامعه همیشگی بر می شمرد و معتقد است در نتیجه نزاع میان این دو طبقه تمایزهای فرهنگ پدید می آید.

رهیافت شکاف ساختاری: ماکس وبر و تالکت پارسنز از اندیشمندان این رهیافت هستند. اینان معتقدند اگر بتوان جنبه های فرهنگی، موانع توسعه فرهنگی در ایران اقتصادی و سیاسی و اجتماع را با یکدیگر هماهنگ کنیم آن زمان می توانیم در مسیر توسعه گام برداریم و علت توسعه نیافتگی فرهنگی را می توان در عوامل ساختاری جستجو کرد و ناهماهنگی میان ساختارها را عامل اصلی توسعه نیافتگی بر می شمردند. (دانیالی، ۱۳۹۰)

درواقع ساختارگراها، به عناصر مختلف و گسترده فرهنگ ها توجه دارند و معتقدند باید از عناصر پویا در فرهنگ ها بهره گیری کرد.

وجود ناهماهنگی میان ساختارهای اجتماعی شکافی را در جامعه به وجود می آورد که در نهایت و به مرور زمان اگر سعی در رفع آن نشود، شکاف گسترش یافته و در نهایت موانع جدی را جهت توسعه ایجاد خواهد کرد.

واپس ماندگی فرهنگی در نتیجه این امر در جوامع مخصوصاً کشورهای جهان سوم رخ داده است که ناهمانگی ها و نابهنجاری هایی را موجب شده. برای مثال می توان استفاده از تلفن همراه را نام برد، وسیله ای که در اواخر قرن بیستم ساخته شد تا در مواقع نیاز بتوان از آن به گیری کرد، اما به مرور زمان و ورود آن به سایر کشورها شرایط تغییر کرده و در دورهایی به عنوان یک کالای لوکس مورد استفاده قرار گرفت، همچنین پیام کوتاه که خود به عنوان ارسال پیغامی کوتاه است در برخی از موارد به چندین صحنه که شاید تماس تلفنی بسیار با سهولت و ارزانتر تمام شود، جایگزین شده است. (دانیالی، ۱۳۹۰)

تقابل سنت و توسعه فرهنگ

سنت یکی از عناصر عمده فرهنگ است. مشخصات فرهنگ چون تغییر پذیری، سازگاری، تفسیر عمل کنشگر و ... بر سنت نیز جاری است. همچنین مهمترین مشخصه های فرهنگ انتقال از نسلی به نسل دیگر است پس از این رو سنت را می توان میراث کلی که از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد در نظر گرفت (آزاد برمکی، ۱۳۸۶: ۱۷۹). درک درست از جایگاه سنت در روند توسعه فرهنگ به چندین امر بستگی دارد:

- ۱- تعابیری که از این مفهوم در فرهنگ موجود دارد. ۲- مصادیقی که برای سنت ها در جامعه مطرح است. ۳- درک میزان کارایی و عدم کارایی سنتها در مسیر توسعه است. ۴- تلقی از نوگرایی و توسعه. (همان ۱۷۸). گروهی معتقدند که سنت مانعی برای توسعه فرهنگ است و آن را در مقابل نوگرایی می دهند، این در حالیست که در واقع سنت نمی تواند مانعی برای توسعه باشد چرا که توسعه و سنت هر دو در بستر زمان شکل می گیرند و توسعه نیز می تواند جزیی از سنت و یا بطور کلی تر جز فرهنگ در آید، اما نگاه به سنت در کشورهای جهان سوم و ایران بگونه ای دیگر است و سنت را در مقابل مدرنیته قرار داده و الفاظی چون تفاوت کهنه و نو، روستا و شهر و ... را بکار می برند. این امر بدلیل نگرستین از بیرون به واقعه و برتری دادن به فرهنگ غربی و نادیده گرفتن سنت های داخلی است که در نهایت منجر به تفاوت دیدگاه میان رهبران و روشنفکران، افراد دوزنسل، مدیر و کارمند و ... می شود و هر کدام دیگری را به کومه فکری، ارتجاع و تفکر سنت پرستی و یا از خودبیگانگی در مقابل فرهنگ غربی متهم می کنند. اما آنچه مشخص می باشد، آن است که عدم ارج نهادن به سنتها در فرایند توسعه فرهنگ موجب:
- ۱- نابهنجاری های اجتماعی ۲- بی ریشگی فرهنگی ۳- از خودبیگانگی فردی و اجتماعی می شود.

علل توسعه نیافتگی فرهنگی در کشور

موانع ارتقاء و توسعه فرهنگی در کشور ایران به صورت اجمال در زیر بررسی می گردد:

۱- مرحله تسلیم به غرب و تقلید چشم و گوش بسته یا دوره غربزدگی آسان پذیری و تنبلی ذهنی و فقدان توانایی برای رو به رو شدن با واقعیت بیشتر، افراد را در جوامعی در حال توسعه به جای تلاش برای ایجاد فکر و قدرت سازندگی به سوی محصولات آماده وارداتی غرب متوجه می کند (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۱۲۹) و رهایی از این امر چیزی جز بازگشت به خویشتن نیست.

۲- اجرای مراحل نوسازی نیاز به عنصر زمان دارد. بر این مبنی است که برنامه های توسعه بصورت چند ساله و در چند دوره در نظر گرفته می شود. اما در کشورهای جهان سوم بگونه دیگری نگریسته می شود. دولتمردان در کشورهای جهان سوم می خواهند جوامع شان را به سرعت بصورت مدرن درآوردند و از سویی دیگر هر چه بیشتر پیش می روند گسیختگی هایی که احتمال دارد به علت استمرار در نظرات شان و بقای سیاسی شان در جامعه پدید آید فزونی می گیرد.

۳- کشورهای شرقی بشدت تحت تاثیر فرهنگ غرب قرار گرفته و سلطه تفکر و فرهنگ غرب را در موانع توسعه فرهنگی در ایران زوایایی زندگی مدرن و شهری امروز در کشور های جهان سوم می توان دید که ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست و یکی از نشانه های بارز آن رشد آموزش مخصوصا در حوزه علوم انسانی که یکی از شاخص های توسعه فرهنگی محسوب می شود است. بگونه ای که بیشتر اندیشمندان و روشنفکران ما در زمینه های علمی بجایی ارایه نظرات از خود به تکرار و شاخ و برگ دادن نظریات غربی می پردازند.

۴- برنامه های توسعه ای ایران بیشتر اقتصادی و جمعیتی بوده است تا اجتماعی و فرهنگی. بدین دلیل است که پس از پایان هر برنامه توسعه ای در ایران فاصله بین توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی و فرهنگی بیشتر می شود. این فاصله زمینه های تعارض های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را فراهم می کند (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۳۶) در واقع در برنامه ریزی های انجام شده در ۵ دوره تا کنون محور توجه به ساختارهای موانع توسعه فرهنگی در ایران، اقتصادی بوده است. لذا ساختارها همزمان با هم رشد نکرده اند و در نتیجه ما شاهد رشد نامتوازن در ساختارهای مختلف ایران هستیم.

۵- بطور پراکنده و جسته و گریخته در ایران جریان اقتباس از غرب از دوران شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی آغاز شده بود ولی دوره منظم غرب گری پس از شکست های پی در پی ایران از روسیه و از زمان رضا خان و محمدرضا پهلوی به اوج خود رسیده است. (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

۶- در ایران همچون سایر کشورهای جهان سوم و بر خلاف کشورهای پیشرفته، نخست بحث های توسعه مطرح است تا توسعه یافتگی. حاصل این جریان در افتادن به بحث های پر طویل و تفصیل مدرسه ای و ایدئولوژیک درباره چگونگی توسعه یافتن شد تا توجه به تجارب حاصل از کاربست این نظریه ها، در نتیجه می توان گفت که تجارب توسعه ای در عمل بهایی نیافتند و در نتیجه تلاشی برای از بین برداشتن به عمل نیامد. (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۰).

۷- در اجرای توسعه در میان افراد جامعه کمتر توجهی به استقلال فرهنگی شده است و بیشتر به روند جهانی شدن و صنعتی شدن توجه شده و از داشته های داخلی غفلت برگزیده و توجهات به سوی عوامل خارجی معطوف شده است.

۸- کارهای متخصصان توسعه در ایران از زمان پهلوی اول تا کنون به نادیده گرفتن موقعیت های اجتماعی و فرهنگی جامعه پرداخته اند. آنچه تحت عنوان تحقیقات توسعه ای مطرح شده است بیشتر اقدامی در جهت ارزیابی نتایج برنامه ها بوده است تا مطالعه فرآیند توسعه. (همان: ۱۲).

۹- برنامه ریزی های فرهنگی که جهت ارتقا و توسعه فرهنگی در کشور صورت می پذیرد بیشتر بصورت بالا به پایین بوده و نقش کمتری به مردم به عنوان مشارکت کننده ها داده می شود. همچنین می بایست تعارض های موجود در برنامه ریزی ها با فرهنگ مردمی از بین برده شود.

برنامه واقعی، برنامه ای است که در آن نوعی الویت بندی در اهداف وجود داشته باشد، گاه برنامه ریزان تحت فشارهایی که بر دستگاه برنامه ریزی وارد می شود، می کوشند تا اهداف ناسازگار با یکدیگر را در یک برنامه واحد بگنجانند. این گونه عمل کردن برنامه را به یکدیگر بیانیه تبلیغاتی تقلیل می دهد. برنامه های فرهنگی پس از انقلاب اغلب دچار این آفت می شوند که می کوشند تا همه مطلوب ها و اهداف ارزشمند را در درون خود جمع نمایند (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۴۱).

۱۰- در کشور ایران ایدئولوژیک زدگی عرصه توسعه بیشتر از طریق دانشگاه ها و محافل روشنفکری، یعنی منتقدان دولت صورت گرفته، گروه هایی که از حیطة عمل غایب بوده اند و بیشتر در صدد الگو برداری کورکورانه از کشورهای خارجی بوده اند، در واقع دو ویژگی توسعه ایدئولوژیک زده در ایران دیده می شود: ۱- نقد روشنفکرانه از توسعه بدون توجه به مبانی علمی برنامه ها. ۲- عمل کورکورانه توسعه به دست دولت (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۳).

۱۱- در ایران و در بحث فرهنگ، سازمان های متعددی چون، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، نهادهای فرهنگی وابسته به گروه های سیاسی و ... به چشم می خورد ولی برون داد این سازمان ها بیشتر موازی کاری بوده تا انسجام دادن به امور فرهنگی و ریشه ای در ایران، لذا فقدان سازمان یا موسسه ای که وظیفه آن پیوند دادن امر توسعه فرهنگی باشد به وضوح نمایان است. البته این امر نباید منجر به روی کار آمدن نهادی درکنار نهادها باشد.

۱۲- برنامه های توسعه که در طول سالهای گذشته در ایران تدوین و به اجرا در آمده است بیشتر توجه بر رفاه توده و برابری اقتصادی بوده است، برنامه ریزی کارشناسانه نفی و سیاستگذاری دولتمردان جایگزین شده است. در واقع این دسته از برنامه ریزان بجای توجه به مشکلات و خواستگاه های فرهنگی در ایران بیشتر توجه خود را معطوف پیش فرض های ایدئولوژیکی کرده اند و واقعیت های اجتماعی را در پس آن قرار داده اند.

۱۳- در برنامه ریزی های فرهنگی باید توجه به پیشینه های فرهنگی، بومی نمادهای کهن هر منطقه داشت تا که بتواند تمام فرهنگ ها را در برگیرد و ویژگی زبانی، قومی و مذهبی در آن لحاظ شده باشد و از زیرساختهای فرهنگی که سرمایه جامعه ها محسوب می شود برخوردار باشد از ضروریات است. (دانیالی. ۱۳۹۰)

تمرکزگرایی که موجب ایجاد بروکراسی در ایران گردیده از عوامل مهم جهت عدم توسعه فرهنگی است، چرا که مشارکت مردم به حداقل رسیده و گروه ها بصورت داوطلبانه در عرصه ها حاضر نمی شوند پس نیاز است تا در گذر زمان تمرکز زدایی در تدوین برنامه های فرهنگی را انجام داده و مشکلات ناشی از آن را به حداقل برسانیم.

۱۴- فلسفه اشراق هرچند در تبیین مباحث عرفانی قابل ارج نهادن است، اما می توان گسترش آن را یکی از موانع توسعه دانست، چراکه تصوف که بعد از دوره صفویه به اوج خود رسید و قرن ها در ایران سایه انداخت بجای پویایی، کنج نشینی را تبلیغ و رضایت دادن به شرایط و قناعت را ترویج نمود. (دانیالی. ۱۳۹۰)

۱۵- اگر به برنامه های ۵ ساله که در دوره ای از آن قرار داریم نگریسته شود، مشخص است ساخت سد، نیروگاه، رشد ناخالص ملی، درآمد نفت و ... در راس برنامه ها قرار داشته و به میزانی که به توسعه اقتصادی توجه شده به توسعه فرهنگی توجه نشده است. به همین دلیل امروزه ما در جامعه ایرانی با موضوع تاخر فرهنگی مواجه هستیم.

۱۶- الگوی تصمیم گیری پیرامون مسایل فرهنگی بصورت متمرکز بوده و با توجه به امکانات و وضع و حال تهران تدوین می شود. این در حالیست که ما با تنوع فرهنگی بالایی و ساختارهای متنوع در ایران مواجه هستیم. همچنین بسیاری از شهرهای ایران در محرومیت بسر می برند اما می توان سطح نسبی رو به بالایی را در میان شهروندان تهران دید و این سطحی نگرستین موجب ضربه زدن به فرهنگ بومی سایر استانها شده و توازن اجتماعی، فرهنگی را برهم زده است.

۱۷- از مهمترین موانع درجهت برنامه های توسعه فرهنگی در جوامع جهان سوم همچون ایران را می توان توجه به منافع گروه های ذی نفوذ نام برد. گروه هایی که در طی فرایند برنامه ریزی و اجرا اهداف خاص را بر اهداف کلان ترجیح داده و در مقابل با تغییر ساختارهای سیاسی، برنامه ریزی ها نیز به شدت تغییر می کنند.

۱۸- در مقایسه با ایران، کشورهای توسعه یافته کنونی و به خصوص جوامع توسعه یافته غربی از انسجام فرهنگی محکمی برخوردار بوده اند که توانسته اند در طول تاریخ این وضعیت را حفظ کرده و در مسیر توسعه و پیشرفت گام های محکم و موثری بردارند. با بررسی و دقت روی عناصر و مولفه های فرهنگی کشور ایران یافته هایی به دست می آید که نشان از آن دارد فرهنگ توسعه در بین آحاد افراد جامعه، امری تقریباً ناشناخته و ناملموس است و اینکه مفهوم توسعه، موجودیتی در میان فرهنگ مردم ندارد. نبود یا کم رنگ بودن عناصری همانند همکاری و کار گروهی، صرفه جویی، پشتکار مضاعف، نبود درک صحیح از قانون و مقید و تابع بودن به آن، کم رنگ بودن مشارکت عموم مردم در روند اداره امور کشور، تقبیح و نادیده گرفتن دنیاگرایی و کار و کوشش مضاعف در ثروت اندوزی و انباشت سرمایه های مادی، ضعف مدیریت در تمام سطوح و فرهنگ حاکم بر آن و نبود بروکراسی قدرتمند و کارآمد، به کار نرفتن نیروهای نخبه و شایسته در حوزه های مختلف کشور، وجود فرهنگ تقدیرگرایی و قائل بودن به اینکه امور از پیش ساخته شده اند و موارد بسیار دیگر که مجال

بحث و بررسی آنها نیست. همگی گواه روشنی از ضعف حوزه فرهنگ در امر توسعه و پیشرفت کشور دارد. (مارامایی، ۱۳۹۷).

وجود تنش فی مابین، توسعه (عنصر تغییر) و فرهنگ (عنصر مقاومت)

فرهنگ اسلامی ایرانی ما ارزش‌ها، عقاید و باورها و جهان بینی خاص خود را دارد که باید بین اجزاء آن یکپارچگی و همبستگی حاکم باشد تا موجب اختلال و دگرگونی در جامعه نشود برای ایجاد این انسجام سیستم آموزشی باید مؤلفه های این فرهنگ را با هم تغییر و انتقال دهد تا با برقراری توازن و هارمونی بین مؤلفه های مختلف آن بسترهای لازم برای حرکت در مسیر توسعه فرهنگی فراهم آید. با ورود به عصر جدید، جامعه و فرهنگ دچار عدم تعادل شد، بدین معنا که عدم تعادل بیشتر در حوزه فرهنگ رخ نمود و شاخص ترین نتیجه عدم تعادل، تعارض ارزشی و شکل گیری قطب بندی در حوزه فرهنگی است. در واقع باید گفت که این تعارض بین ارزشهای سنتی گذشته و ارزشهای جدید جهان مدرن شکل گرفته است. برخی از پژوهشگران چنین وضعیتی را در حوزه فرهنگ به عنوان تاخر فرهنگی یا پس افتادگی فرهنگی نام گذاری کرده اند (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۶۵). هدف از توسعه فرهنگی ارتقا کمی و کیفی جامعه است که همزمان با توسعه اقتصادی و اجتماعی باید رخ دهد. در واقع توسعه فرهنگی بستر توسعه را فراهم کرده و مردم آماده مشارکت در امر توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خواهند شد. نقطه آغازین توسعه بر محوریت فرهنگ است و با توجه به اینکه فرهنگ و توسعه می بایست در طول زمان رخ بدهند، این دو لازم و ملزوم یکدیگر بوده و نیاز است همپای هم رشد کرده و زمینه را برای سایر شاخه های توسعه در جامعه فراهم سازند. دکتر تقی آزاد ارمکی در کتاب اندیشه نوسازی در ایران، چارچوب توسعه در جهان را به دو صورت تجویزی و توصیفی قلمداد کرده و معتقد است در گذشته چارچوب توسعه بیشتر تجویزی بوده است، مثل نظریات مارکسیستی که تک عاملی اند. در اواخر دهه ۱۹۴۰ و سرآغاز دهه ۵۰ رویکرد تجویزی در جهان گسترش یافته است و دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نیز نظریه مارکسیستی و نوسازی تجویزی توأم است. در واقع می توان گفت در مبحث توسعه فرهنگی در آرا اتفاق جدی رخ نداده است و برنامه های توسعه در زمینه فرهنگ بیشتر فرمایشی، دولت محور و سیاسی بوده تا تحول ساز، در زمینه مراکز آموزشی نیز هر چند با رشد قابل توجه شاخص های آموزش و پرورش و آموزش عالی رو به رو بوده ایم اما باز راه بجایی نبرده ایم چون نهاد های آموزشی نیز در توسعه اندیشه و فرهنگ غربی گام برداشته اند تا رشد و ثبت اندیشه های غنی فرهنگ ایرانی - اسلامی. توسعه فرهنگی در ایران با دو بحران مواجه است: ۱- بحران عدم توجه کافی به فرهنگ داخلی. ۲- بحران مقابله با فرهنگ خارجی بخصوص فرهنگ غربی.

بسیاری از روشنفکران ایرانی و برنامه ریزان در زمینه توسعه فرهنگی به ظواهر و الگو برداری ناقص روی آورده اند، در این زمینه جلال آل احمد می گوید: چرا هنوز یک اتحادیه مطبوعاتی نداریم، حق تالیف را به رسمیت نمی شناسیم، و هیچ ورقه ای از اوراق مطبوعاتی خالی از ترجمه و تقلید نیست. جواب اینها بسیار ساده است. برای اینکه از نمودار تمدن غربی ما فقط جنبه ظاهری و پوشالی اش را را اخذ می کنیم، ون کاریست که از خود ما نیست (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۵۹). ترجمه کتب، شمارگان روزنامه، نشریات و کتب، ساعات مطالعه در طول روز، تعداد موزه، تالارهای هنری، تئاتر و صندلی سینما ها از جمله مواردیست که در شاخص های توسعه یافتگی فرهنگی گنجانده شده است و در این زمینه می توان شاهد تفاوت چشم گیر میان استانداردهای جهانی و ایرانی باشیم، برای مثال هر ایرانی در طول روز ۱۸ دقیقه (بر اساس آمار اعلام شده از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) مطالعه دارد و یا سرانه سینما در ایران بر اساس

استانداردهای جهانی به ازای ۲۴۰ هزار نفر یک سینماست. در بحث مطبوعات و رسانه ها نیز دولتی بودن یکی از موانع محسوب می شود و فعالیت های فرهنگی مطلوبیت خود را از دولت دریافت می کنند.

در ایران اقوام گوناگونی چون کرد، فارس، ترک، اعراب، سنی، شیعی، زردشتی و ... وجود دارند که در سراسر کشور پخش بوده و عموماً بر حفظ فرهنگ خود اسرار داشته و حتی در برخی از اقوام در تعارض با فرهنگ مرکزی ایران بر می خیزند، پس نیاز است تا با توجه به شرایط منطقه ای برنامه ریزی های خاصی صورت پذیرد تا توسعه فرهنگی بطور موازن با پایتخت رشد یابد. در طراحی های توسعه، طراحان با ناظرین کمتر ارتباط دارند و طرح ها کمتر قابل بکارگیری در تمام سطوح جامعه است. بنظر می رسد در کشورهای مانند ایران بایستی در پی یک نوع طراحی نوین که قابل تطبیق در سطح روستایی، شهری و ملی باشد، بود. به لحاظ اینکه توسعه یک جریان متراکم و مستمر در کلیت جامعه است و طراحی ها بایستی با ملاحظه همه مولفه های اجتماعی و فرهنگی جامعه باشد (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۴۴). لوی اشتراوس در جای آورده است، تمامی فرهنگ ها آمیزه ای از مبادلات و داد و ستدها هستند. یکی از عواملی که بنظر می رسد در پیشرفت موفق نقش داشته باشد، گشودگی فرهنگی در مقابل ایده های دیگران به همراه تمایل و قابلیت جذب و همسان سازی آنها در قالب فرهنگ خودی است. اگر تغییراتی که محصول ارتباط بین فرهنگ و توسعه هستند متاثر از عوامل داخلی و خارجی باشند در آن صورت اجتماعی که در خود فرو رفته و حالت دفاعی به خود بگیرد، اقبال منتفع شدن از تاثیرات خارجی را از دست می دهد. مساله امروز اروپا آن است که تا کنون هیچگاه به مشکل در خود فروشدن برخورد نکرده است (فاضلی، ۱۳۷۶: ۲۳).

پس می بایست در کنار تلاش برای حفظ داشته های فرهنگی و انتقال آن به سایر فرهنگ ها با مواجه شدن با فرهنگ های دیگر هراس نداشته و با برنامه ریزی و هدایت درست ارتقا فرهنگ ایرانی را موجب شویم. در نتیجه با توجه به آنکه جامعه ای ایرانی از نظر فرهنگی دارای غنای بسیاری است، نباید از سوی دولتمردان در مواجه با سایر فرهنگ ها حالت دفاعی بخود بگیرد، چرا که فرهنگ پدیده ای است پویا و تبادل و وام گیری فرهنگی به ضرورت در جوامع رخ می دهد. توسعه به دنبال تغییر در جامعه است، هر جامعه ای نیز از فرهنگ هایی تشکیل شده است که یا موجب تسهیل در اجرایی کردن توسعه می باشد یا اینکه موانعی را بر سر راه توسعه قرار می دهد پس اگر توسعه را به عنوان عنصر تغییر و فرهنگ را عنصر مقاومت در نظر بگیریم، پس ذاتا تنش دائمی میان این دو وجود دارد.

چگونگی تغییر فرهنگ

اگرچه فرهنگ یک جامعه رفتارهای آن جامعه را قالب بندی می کند، ولی در یک الگوی سیستمی خود نیز از عواملی تأثیر می پذیرد. این عوامل عبارتند از:

۱- آرایش طبقاتی جامعه: الگوهای رفتاری جامعه وقتی به طور گروهی اعمال شوند، رفتارهای گروهی و طبقاتی را به وجود می آورند. بنابراین می توان از فرهنگ طبقاتی سخن گفت. طبقه می تواند اقتصادی باشد و از منافع خاص و مشترک اقتصادی دفاع کند و می تواند اجتماعی باشد و از مصالح و مواضع اجتماعی خاصی حمایت نماید. تقسیم قدرت بین طبقات، باعث آرایش طبقاتی می شود. همین آرایش طبقاتی موجب اشاعه و استمرار الگوهای رفتاری خاصی می شود. بنابراین، آن قسمت از فرهنگ که قالب طبقاتی دارد، در صورت تغییر در آرایش طبقات، تغییر می کند. اگر سیاست های دولت باعث تحکیم آرایش طبقاتی در جامعه شود و این ارتباط منجر به ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی

گردد، شرایطی به وجود می آید که فرهنگ شدیداً متأثر شده و به تدریج منجر به اشاعه و ترویج قالب های رفتاری معینی مسلط در میان مردم می گردد. (صالح نیا و همکاران. ۱۳۸۹).

۲- حکومت: حاکمان از طریق اشاعه و اعمال ایدئولوژی خود نقش قابل توجهی در فرهنگ سازی یک جامعه دارند. هرچند ممکن است در جامعه ای گروه های متعارض ایدئولوژیکی وجود داشته باشند؛ ولی در شرایط متعادل اجتماعی یک گروه غالب است و بنابراین ایده های خود را اشاعه می دهد. ایدئولوژی حاکم از طرق زیر فرهنگ یک جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد:

الف- در هر ایدئولوژی رفتارهای خاصی مستتر است. این ارزش ها به طور خواسته از طرف طرفداران حکومت و به طور ناخواسته و تحمیلی از طرف مخالفان حکومت اعمال می شود و موجب رفتارهای خاصی می گردد. این ارزش ها در یک دوران به نسبت باثباتی تبدیل به الگوهای رفتاری مشخص و رایجی می شود و تغییرات فرهنگی را صورت می دهند. (صالح نیا و همکاران. ۱۳۸۹).

ب- ایدئولوژی حکومت در رفتار رهبران سیاسی و برگزیدگان وابسته به حکومت تبلور می یابد. از آن جا که برگزیدگان سیاسی هر یک دارای نفوذ و نقش والایی در جامعه اند، الگوهای رفتاری شان به وسیله مردم مورد تقلید قرار می گیرد و در یک دوران معقول به رفتارهای پایدار تبدیل می شوند. مدافعین حکومت سعی می کنند در قالب این الگوها رفتار کنند و مخالفین حکومت سعی در نفی این رفتارها دارند. در هر دو حالت فرهنگ تأثیر می پذیرد.

ج- ایدئولوژی دولت در عمل، رفتار گروه ها و طبقات اجتماعی، اقتصادی خاصی را توجیه می کند و موجب قدرت گیری و سلطه آنها می شود. از آن جا که این گروه ها و طبقات از فرهنگ مشترکی تبعیت می کنند، با تسلط بر جامعه فرهنگ خود را عملاً ترویج می دهند. ارتباط اجتماعی و اقتصادی با این گروه ها و طبقات مستلزم قرار گرفتن در الگوهای رفتاری خاصی است. گذشته از آن گروه و طبقه مسلط، که در عین حال از طرف حکومت نیز پذیرفته شده باشد، فرهنگ خود را به مثابه فرهنگ مسلط مطرح می کند و بسیاری از مردم که دارای نقش اجتماعی فرودست هستند با قالب گیری الگوهای رفتاری طبقات و گروه های مسلط اجتماعی، اقتصادی درصدد ترفیع اگرچه ظاهری نقش های اجتماعی خود بر می آیند. برای مثال: این پدیده در قبل از انقلاب اسلامی به صورت طبقه مسلط و وابسته به تبع آن ترویج فرهنگ غربی مشهود بود.

د- از ایدئولوژی دولت سیاست های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاصی استخراج می شود. اگر ایدئولوژی دولت، حکم به تمرکز اقتصادی دهد سیاست های اقتصادی دولت در جهت متمرکز کردن فعالیت های اقتصادی (و احتمالاً از طریق دولتی کردن واحدهای اقتصادی) تدوین و طراحی می شود. این مسئله در مورد مسائل اجتماعی، سیاسی نیز صادق است. در هر حال دولت با اعمال سیاست های خود چارچوب عینی ایجاد می کند که هر کدام نوع خاصی از الگوهای رفتاری را رشد می دهد.

۳- زمینه های اجتماعی: نوع مشارکت مردم در امور اجتماعی خود و ارتباطی که از این نظر با دولت دارند، هر چند در بطن تاریخ شکل می گیرد؛ ولی شدیداً از سیاست های دولت تأثیر می پذیرد. در صورت اعمال سیاست هایی که مستلزم مشارکت بیشتر مردم می باشد، فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی رشد می کند.

۴- نفوذ فرهنگ اقتصادهای مسلط: اقتصاد مسلط، فرهنگ مسلط را می سازند و فرهنگ مسلط، فرهنگ مردم تحت سلطه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می دهد. قدرت یا ضعف اثرگذاری فرهنگ مسلط به اوضاع داخلی آن جامعه تحت

سلطه بستگی دارد. هر چه شرایط برای رشد و اعتلاء فرهنگ مهیاتر باشد میزان اثرگذاری فرهنگ بیگانه کمتر است و برعکس. (صالح نیا و همکاران. ۱۳۸۹).

۵- زمینه های اقتصادی: چارچوب ها و شرایط اقتصادی یک جامعه فرهنگ آن جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد. در صورت توزیع عادلانه تر درآمد، سهم گروه های کم درآمد از مسکن، پوشاک و خوراک افزایش می یابد و زمینه های افت فرهنگی از بین می رود، چرا که در این صورت این خانوارها قادر به تخصیص سهمی از درآمد خویش به امر تعلیم و تربیت خواهند گشت. در یک جامعه فقیر، فرهنگ نمی تواند غنی شود.

۶- نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی: نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی در یک جامعه می توانند الگوهای رفتاری یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهند. ولی نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی شدیداً مرتبط با ایدئولوژی حکومت و آرایش طبقاتی در جامعه اند. طبقات و گروه های اجتماعی و اقتصادی مسلط و قدرت حاکم تقریباً جریانات فکری مسلط بر نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی را هدایت می کنند. اگرچه میزان اثرگذاری گروه های مسلط در یک جامعه با جامعه ای دیگر متفاوت است؛ ولی وضعیت عمومی کشورهای در حال توسعه، وجود طبقات قدرتمند و حاکمیت ایدئولوژیک دولت است. عوامل گفته شده را می توان به صورت زیر جمع بندی و خلاصه کرد.

ساختار سیاسی یک جامعه که جوهر اساسی آن قدرت ایدئولوژیک دولت و آرایش احزاب سیاسی در مقابل این ایدئولوژی می شود و ساختار اجتماعی یک جامعه که جوهر اساسی آن چگونگی آرایش طبقاتی دولت است، سازنده بسترهای مهم برای تغییرات فرهنگی است. ساختارهای اجتماعی و سیاسی گذشته از این که حاکمیت فرهنگ خاصی را از طریق گروه ها و طبقات حاکم و ایدئولوژی دولت تسهیل می کند، در عین حال فعالیت های اقتصادی و اجتماعی را قالب گیری می کند و الگوهای رفتاری خاصی را ترویج می کند. نظام آموزشی و ابزارهای ارتباط جمعی نیز این کوشش را تقویت می کند. ساختارهای یاد شده در دوران های تاریخی کشورهای مختلف می توانند وضعیت متفاوتی داشته باشند. در صورتی که ارتباط بین ایدئولوژی و آرایش طبقاتی در جهت تحکیم و تثبیت یکدیگر باشند و اثر پدیده های خارجی بر آن حداقل باشد، نظام اجتماعی - اقتصادی به تعادل به نسبت باثباتی دست می یابد. در این شرایط الگوهای رفتاری از وضعیت مسلط شدیداً تأثیر پذیرفته و فرهنگ با ساز و کار رفتارهای اجتماعی و سیاسی جامعه منطبق می شود. در این شرایط به رغم این که فرهنگ شدیداً متحول می شود؛ ولی در صورت تعارض رفتارهای دولت با آرایش طبقاتی موجود جامعه عدم ثبات و تغییرپذیری شدید فرهنگی رخ می دهد و تا تعادل مجدد، الگوهای باثبات رفتاری حاکم نمی شوند. بهترین شرایط برای تغییر فرهنگ، تغییر ارادی آرایش طبقاتی جامعه توسط دولت در جهت حاکمیت طبقاتی است که دارای تفکر و رفتار پیشرفته باشند. (صالح نیا و همکاران. ۱۳۸۹).

نتیجه گیری

از مهمترین عامل های که موجب عدم توسعه یافتگی فرهنگی ایران شده است، نبودن توزیع متوازن میان ساختارهای اجتماعی است، چرا که بیشتر به ساختارهای اقتصادی توجه شده و ساختارهای اجتماعی، انسانی و فرهنگی در الویت دوم قرار گرفته اند، این درحالیست که مطابق با نظریان ساختارگرا ها و بررسی این عامل که نبود رشد متوازن ساختارها در ایران موجب عدم توسعه یافتگی است نیاز است تا برنامه ریزان به طور متساوی به امر توسعه یافتگی دقت داشته باشند. ایران در طول سده های گذشته بشدت درگیر تحولات سیاسی بوده است، حمله مغول و اعراب، جنگ جهانی اول و دوم، مشروطه، انقلاب اسلامی، هشت سال دفاع مقدس و... در نتیجه این التهاب ها بر کل ماهیت توسعه یافتگی،

بخصوص توسعه فرهنگی تاثیر گذار بوده است. همچنین در استانهای ایران بافت های فرهنگی بسیار متفاوتی را می توان مشاهده کرد، و به راحتی می توان استانها را به استان های دارای امکانات چون تهران و استان های محروم چون شهرهای مرزی (سیستان و بلوچستان و نیز ایلام) نام برد. مساله مهم در عدم توسعه فرهنگی در ایران شاید بیش از هر چیزی متوجه ساختار نظام برنامه ریزی که در مرکز قرار گرفته باشد، در سالهای گذشته اکثر توجهات و سرمایه گذاری ها در مرکز و نقاط پیرامونی بوده و حاشیه که جزء محروم ترین مناطق در نظر گرفته می شوند، توجه کمتری شده است. لذا هم اکنون ما دارای بافت توسعه فرهنگی نابرابری در ایران هستیم و نیاز است تا برنامه ریزیهای بخشی و متعادل و برابر با مناطق کشوری طرح ریزی شود.

باید در بررسی موضوع توسعه فرهنگی و پرداختن موانع آن در ایران، به سه پارادایم ایرانی - اسلامی و غربی، بگونه ای عمل نمود که علاوه بر حفظ ذخایر فرهنگ غنی ایران و اسلام، از غافله مدرنیته عقب نمایم و بگونه ای عمل نکنیم که به عنوان افرادی انجماد فکر، سنت پرست و بیگانه با رشد تمدن معاصر در نظر گرفته شویم. همچنین می بایست با تکیه بر داشته های فرهنگی و ساختارهای موجود توسعه فرهنگی شکل گیرد. رهیافت درونزا به توسعه مستلزم این است که زمینه فرهنگی و اجتماعی که توسعه در آن رخ می دهد و نیز شرایطی که به آن فرهنگ اختصاص مربوط می شود، لحاظ و این رهیافت است که یکپارچگی توسعه و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی را تضمین می کند.

منابع

فارسی:

- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۸۶). اندیشه نوسازی در ایران. تهران. انتشارات دانشگاه تهران.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۹). جامعه شناسی توسعه. تهران. نشر علم.
- ازکیا، مصطفی. غلامرضا، غفاری. (۱۳۸۴). نظریه های اجتماعی معاصر با رویکرد توسعه. تهران. نشر علم.
- رشید پور، علی. (۱۳۸۷). بررسی نقش دانشگاه آزاد اسلامی در توسعه فرهنگی کشور (پژوهشنامه دانشگاه آزاد اسلامی و توسعه). تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- دانیالی صدیقه. (۱۳۹۰). موانع توسعه فرهنگی در ایران. تحقیق دانشجویی. وبلاگ شخصی کمی آنطرفتر kavok.blogfa.com.
- صالح نیا، نرگس. و همکاران. (۱۳۸۹). نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی. تهران، ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال چهارم، شماره ۴۳ و ۴۴.
- صالحی امیری، سید رضا. و همکاران. (۱۳۸۹). توسعه فرهنگی. تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- صالحی امیری، سید رضا. و همکاران. (۱۳۸۸). برنامه ریزی فرهنگی ۳. تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- فاضلی، نعمت الله. و همکاران. (۱۳۷۶). فرهنگ و توسعه. تهران، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مارامایی، عزیز. (۱۳۹۷). تحلیلی بر ریشه های فرهنگی عدم توسعه نیافتگی ایران. تهران. روزنامه دنیای اقتصاد، شماره خبر ۳۴۸۵۰۹۳، ۱۳۹۷/۱۰/۲۲. شماره روزنامه ۴۵۲۰.

لاتين:

- ellinga, M. (1998). "The Changing Role of the State in Latin America". In M.Vellinga, ed., the Changing Role of the State in Latin America, Boulder, Com: Westview Press.
- Diener, E., and Seligman, P. (2004). "Beyond Money: Toward an Economy of Well-Being". Psychological Science in the Public Interest, 5, 1, pp. 1-31.
- Smelser, N. J., Swedberg, R. (1994). "The Handbook of Economic Sociology". Princeton University Press, Princeton, NJ.

